

نوع مقاله پژوهشی

بایسته‌های پرسمان سازه‌انگاران در تحلیل سیاست خارجی

ناصریوسف زهی^۱، وحیدسینایی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۰۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۱۳

چکیده

سازه‌انگاری، به‌عنوان یکی از پرکاربردترین رهیافت‌های تحلیل سیاست خارجی، تاکنون نتوانسته است چارچوب نظری منسجم و الگوسازی‌شده‌ای را برای تحلیل پدیده‌های بین‌المللی در اختیار پژوهشگران قرار دهد. بسیاری از پژوهش‌های سازه‌انگاران، به‌سبب نداشتن آگاهی و بینش کافی درباره ضرورت‌های نظری، روشی، و مفهومی در بررسی سیاست خارجی، دچار تحلیل‌های سطحی و «تقلیل‌گرایی نظری» شده‌اند؛ به‌عنوان نمونه، در بررسی هستی‌شناختی پدیده‌های بین‌المللی، به «انسان‌شناسی» و «جامعه‌پذیری» توجهی نداشته‌اند. چنین مشکله‌ای، تا حدودی از آنجا ناشی می‌شود که سازه‌انگاری، حائل و سنتز پوزیتیویسم و پساساختارگرایی بوده و از این‌رو، ترکیب متناقض‌نمایی از عناصر عینی و ذهنی را در تحلیل سیاست خارجی وارد کرده است. این پژوهش، به‌منظور تدوین راهنمایی برای پژوهشگران سازه‌انگار، این پرسش را بررسی کرده است که: «ابعاد و الزامات پژوهشی در تحلیل سیاست خارجی از منظر سازه‌انگاری چه مواردی را دربر می‌گیرند؟». برپایه یافته‌های پژوهش، یک پژوهش سازه‌انگاران درباره سیاست خارجی باید در ابعاد پنج‌گانه هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، روش‌شناختی، گونه‌شناختی، و مفهوم‌شناختی انجام شود. در هستی‌شناسی، «سطح تحلیل» و «واحد‌های تحلیل» مشخص می‌شوند: سطح خرد (انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، و دولت‌شناسی) و سطح کلان (جامعه بین‌الملل، سازمان‌های بین‌المللی، حقوق بین‌الملل، ساختارها و کارگزاران بین‌المللی). در معرفت‌شناسی، رابطه دانش و ارزش، سوژه و ابژه، تبیین و تفسیر، واقعیت و حقیقت، و ماده و معنا تحلیل می‌شوند. هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی، «روش» پژوهش (کمی یا کیفی) را مشخص می‌کنند. سپس، نوع سازه‌انگاری انتخاب می‌شود: تفسیری، انتقادی، پسامدرن، یا پوزیتیویستی. سرانجام، سازه‌های مفهومی پایه، استخراج و تعریف می‌شوند: بینادذهنیت، برساختگی، فرهنگ، هویت، انگاره، معرفت، هنجار، و جامعه‌پذیری. بایسته‌های پنج‌گانه یادشده، حاکی از پیچیدگی و دشواری تحلیل سازه‌انگاران سیاست خارجی است.

واژگان کلیدی: جامعه‌پذیری، هنجار، قواعد، ارزش‌ها، نهاد

۱. دکتری علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد naser.yosefzehy@mail.um.ac.ir
۲. دانشیار علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران (نویسنده مسئول) sinaee@um.ac.ir

The requirements of the constructivist question in foreign policy analysis

Vahid Sinae¹, Naseryosefzehy²

Abstract

Constructivism is one of the most widely used theoretical approach for analyzing foreign policy. But this approach has failed yet to provide the researches with a coherent and modeled framework. Therefore, many studies have not been sufficiently aware of the theoretical, methodological and conceptual necessities that should have been considered in foreign policy analysis. For this reason, they have undergone superficial analysis and "theoretical reductionism". For example, constructivists in ontology have not addressed "anthropology" and "socialization." Such a "problem" stems from the nature of constructivism; because constructivism is a buffer and synthesis of positivism and post-structuralism, has included a paradoxical combination of objective and subjective elements in foreign policy analysis. Therefore, empirical studies require methodical theoretical studies. With the aim of compiling a research guide for constructivist researchers, the question is addressed: based on constructivism what are the theoretical foundations and requirements of research in foreign policy analysis. According to our findings, the study of foreign policy requires the analysis of constructivism in the five dimensions of ontology, epistemology, methodology, typology and conceptology. In ontology, "level of analysis" and "units of analysis" must be specified: micro level (anthropology, socialization and stateology) and macro level (international system, international organizations, international law, international structures and agents). In epistemology, the relationship between knowledge and value, subject and object, explanation and interpretation, reality and truth, material and meaning are analyzed. Ontology and epistemology determine the method of research: quantitative or qualitative. Then the type of constructivism is chosen: interpretive, critical, and post-modern or positivist. Finally, the basic conceptual constructs are extracted and defined: inter-subjectivity, constructivism, culture, identity, idea, knowledge, norm, and socialization. These five requirements indicate the complexity and difficulty of constructivist analysis of foreign policy.

Keywords: Socialization, norm, rules, values, institution.

1. associate professor of political science, Ferdowsi university of Mashahd

naser.yosefzehy@mail.um.ac.ir

2. PhD candidate of political science, Ferdowsi university of Mashahd

sinaee@um.ac.ir

مقدمه

سازه‌انگاری پیچیده‌ترین و جدیدترین رهیافت نظری در تحلیل سیاست خارجی است. پیچیدگی این رهیافت، ناشی از تأکید بر قوام‌بخشی عناصر نظام مادی و نظام معنایی و تأثیر آن بر رفتار دولت‌هاست؛ اما ورود نظام معنایی و ترکیب آن با نظام مادی، تحلیل سازه‌انگاران سیاست خارجی را دشوار کرده و این دشواری سبب شده است که بسیاری از پژوهش‌های انجام‌شده با محوریت رویکرد سازه‌انگاری، تحلیل‌هایی سطحی و ابتدایی از سیاست خارجی ارائه دهند. افزون‌براین، دانش‌ورزانی که قصد دارند سیاست خارجی را از منظر سازه‌انگاری بررسی کنند، با نبود یک چارچوب علمی و پژوهشی روبه‌رو می‌شوند. پژوهش‌های سازه‌انگاران زمانی می‌توانند از «مشکله» یادشده گذر کنند که چارچوب‌ها، ضرورت‌ها، و لوازم نظری رویکرد سازه‌انگاری به‌گونه‌ای عمیق و بنیادین شناسایی و بررسی شوند. در واقع، انجام یک پژوهش تجربی موفق در حوزه سیاست خارجی، نیازمند پژوهش‌ها و واکاوی‌های نظری گسترده‌ای است.

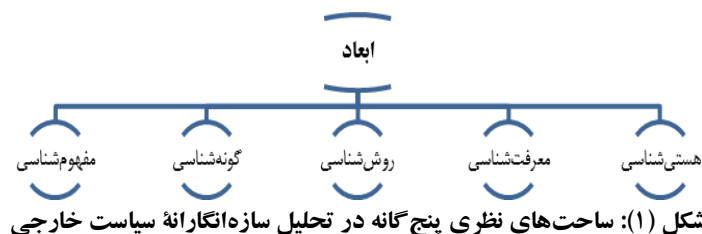
پژوهش حاضر قصد دارد، باید و نبایدهای نظری و تحلیلی ضروری برای انجام یک پژوهش سازه‌انگاران در سیاست خارجی را بررسی کند. براین اساس در پی پاسخ‌گویی به این پرسش بوده‌ایم که: «ابعاد و الزامات پژوهشی در تحلیل سیاست خارجی از منظر سازه‌انگاری چه مواردی هستند؟» به بیان روشن‌تر، «در یک پژوهش سازه‌انگاران، نقطه آغازین و پایانی تحلیل پدیده‌های بین‌المللی چیست؟» «به چه متغیرهایی باید توجه کرد؟» «چه روشی را باید برگزید؟» «چگونه باید پدیده‌ها را مطالعه کرد؟» و... با پاسخ به این پرسش‌ها، انجام پژوهش در حوزه سیاست خارجی، آسان‌تر می‌شود. انتظار می‌رود که پژوهش حاضر بتواند سهم اندکی در این زمینه داشته باشد. ضرورت و اهمیت چنین نوشتارهایی ناشی از اهمیت نظام‌های معنایی و اجتماعی در رهیافت‌های سیاست خارجی است؛ به‌گونه‌ای که حتی رویکردهای مادی، به نقش عناصر اجتماعی در سیاست‌گذاری خارجی توجه کرده‌اند.^۱

تاکنون بسیاری از پژوهشگران و نظریه‌پردازان، در پی واکاوی نظری سازه‌انگاری بوده‌اند. آثار نظریه‌پردازان سازه‌انگاری همچون آدلر^۲ (۱۹۹۷؛ ۲۰۰۲)، چکل^۳ (۲۰۱۷؛ ۲۰۰۶؛ ۱۹۹۳)، کاتزنشتاین^۴

۱. پیرامون اهمیت ساحت معنا و عناصر اجتماعی در رئالیسم کلاسیک بنگرید به مورگنشا (۱۳۸۹: ۱۷، ۴۶-۴۵، ۲۶۲-۲۶۳، ۱۱۸-۱۱۱، ۲۲۷-۲۲۲، ۲۳۸-۲۳۷، ۲۴۷-۲۴۶، ۲۶۹-۲۶۷، ۳۷۲-۳۷۱) و در نواقح گرای بنگرید به والتز (۱۳۹۷: ۱۸۷-۱۷۸، ۱۹۷-۱۹۲).

2. Adler
3. Checkel
4. Katzenstein

(۱۹۹۶)، کوورت و لیگرو^۱ (۱۹۹۶)، کراتوچویل^۲ (۱۹۸۹)، اونف^۳ (۱۹۸۹) و ونت^۴ (۱۹۹۲؛ ۱۹۹۴؛ ۲۰۰۳؛ ۲۰۰۴) حاکی از چنین دغدغه‌ای است؛ اما این پژوهش‌ها هیچ‌گاه دستورالعمل پژوهشی در اختیار پژوهشگران نگذاشته‌اند؛ زیرا پیش از هر چیز، دغدغه نظریه پردازان، تبیین نظری سازه‌انگاری بوده است، نه چگونگی کاربرد تجربی آن. در ایران، نویسندگانی چون راسخی (۱۳۷۶)، هادیان (۱۳۸۲)، مشیرزاده (۱۳۸۳ و ۱۳۹۱)، زمانیان (۱۳۸۹)، معینی علمداری و راسخی (۱۳۸۹)، دالوند (۱۳۸۹)، و شفیع و رضایی (۱۳۹۱) به این موضوع توجه داشته‌اند؛ اما این پژوهش‌ها، به «تقلیل‌گرایی نظری» دچار شده‌اند؛ به این معنا که سطح تحلیل آنان، خرد (ملی) بوده و بیشتر آن‌ها از موضوع‌های سطح کلان/ بین‌المللی (همچون نهادها، سازمان‌ها، و حقوق بین‌الملل) غفلت کرده‌اند. دوم اینکه در این پژوهش‌ها، مؤلفه‌ها و مقوله‌های پرشمار هستی‌شناختی، تنها به رابطه ساختار-کار گزار محدود شده‌اند؛ و سوم اینکه مباحث معرفت‌شناختی، بیشتر به رابطه تبیین و تفسیر اختصاص یافته‌اند. چهارم اینکه به گونه‌ای تجربی به مباحث روش‌شناختی توجه نشده است. پنجم اینکه این پژوهش‌ها به کلیدواژه‌گان جعبه‌ابزار مفهومی در سازه‌انگاری توجه نداشته‌اند، در حالی که سازه‌های مفهومی، نقش مهمی در تحلیل فرآیندی سیاست خارجی دارند. اما در نوشتار حاضر به منظور تحلیل سازه‌انگاری تلاش شده است که این رویکرد در یک سطح نظری گسترده و جامع و با هدف کاربرد آن در سیاست خارجی در قالب ساحت‌های پنج‌گانه هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی، گونه‌شناسی و مفهوم‌شناسی واکاوی شود (شکل شماره ۱). در این زمینه از هیچ مدلی پیروی نشده است، بلکه ساحت‌های پنج‌گانه یادشده با انجام پژوهش‌های گسترده درباره پژوهش‌های نظری و تجربی سازه‌انگاری، به دست آمده است.



1. Kowert, Paul and Jeffrey Legro
2. Kratochwil
3. Onuf
4. Wendt

۱. بحث و بررسی: ساحت‌های نظری پنج‌گانه در سازه‌انگاری

۱-۱. هستی‌شناسی

عمده‌ترین مسئله در سازه‌انگاری، هستی‌شناسی^۱ است؛ به گونه‌ای که ستیز اصلی سازه‌انگاران با نظریه‌های جریان اصلی سیاست خارجی، هستی‌شناسانه است نه معرفت‌شناسانه. آنان در صدد ارائه نوعی «هستی‌شناسی اجتماعی» از زندگی بین‌المللی و نقد هستی‌شناسی‌های مادی هستند (Wendt, 2003: 370; Adler, 1997/B: 323; Hass and Hass, 2002: 584). در سازه‌انگاری، هستی، از سه گونه «حقایق عینی»، «حقایق ذهنی»، و «حقایق نهادی» تشکیل شده است. حقایق عینی به رخدادها، واقعیت‌های موجود، و هست‌ها اشاره دارد؛ حقایق ذهنی به فهم‌های بیناذهنی، معرفت، آگاهی، زبان، نظام معنایی، و انگاره‌ها نظر دارد و سرانجام، حقایق نهادی، به مجموعه‌ای از نهادها و سازمان‌های سیاسی-اجتماعی می‌پردازد (Adler, 2002: 136). توجه هم‌زمان به این سه بُعد از هستی، نخستین گام در هر گونه تحلیل تجربی و سازه‌انگاران است. برای مطالعه هستی با هدف تحلیل سیاست خارجی، نیازمند تعیین «سطح تحلیل» هستیم. سطح تحلیل در بررسی هستی‌شناختی پدیده‌ها، می‌بایست ابعاد گوناگون آن‌ها را در نظر گیرد. در پژوهش حاضر، مطالعه هستی‌شناسانه سیاست خارجی در دو سطح خُرد (ملی) و کلان (بین‌المللی) بررسی می‌شود. مسئله مهم دیگر، تعیین «واحدهای تحلیل» است. واحدهای تحلیل به ابژه‌ها و پدیده‌های مورد مطالعه در «سطح تحلیل» اشاره دارند. در یک تقسیم‌بندی کلان، جهان، اجتماعی در سطح خُرد، متشکل از انسان، جامعه، و دولت و در سطح کلان نیز دربردارنده نظام و جامعه بین‌الملل، حقوق و روابط بین‌الملل، سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، و ساختارها و بازیگران بین‌المللی است (جدول شماره ۱).

| | | |
|--------------------------------|----------------|-----------|
| سطح کلان (بین‌المللی) | سطح خُرد (ملی) | سطح تحلیل |
| نظام و جامعه بین‌الملل | انسان | |
| حقوق و روابط بین‌الملل | جامعه | |
| سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی | دولت | |
| ساختارها و بازیگران بین‌المللی | سیاست خارجی | |

جدول (۱): سطح تحلیل و واحدهای تحلیل در هستی‌شناسی سازه‌انگاران

۱-۱-۱. سطح خُرد

پژوهشگران، برای تحلیل سیاست خارجی در سطح خُرد، باید به سه عنصر فرد، جامعه، و دولت توجه

داشته باشند؛ اینکه سرشت فرد چیست (مادی یا اجتماعی)، جامعه چه نوع هویت و معرفت و سازوکارهای جامعه‌پذیری‌ای را برای افراد در نظر می‌گیرد، و سرشت دولت‌ها چیست و در پی چه نوع قدرتی هستند (مادی یا گفتمانی) و چرا.

• انسان‌شناسی

نقطه‌عزیمت سازه‌انگاری در تحلیل هرگونه پدیده اجتماعی، نقد مفهوم انسان اقتصادی پیشینه‌جو است. در سازه‌انگاری، انسان، موجودی اجتماعی به‌شمار می‌آید که همیشه در حال برساخته شدن و برساختن واقعیت و جهان اجتماعی است (Onuf, 1989: 1)؛ ازاین‌رو، رفتار انسان، پدیده‌ای فرااقتصادی/سیاسی و جامعه‌شناختی است؛ به‌این‌معناکه رفتار و نظام اعتقادی کنشگران، تنها برپایه تحلیل سود و زیان مادی شکل نمی‌گیرد، بلکه رفتار آنان را مجموعه‌ای از هنجارها و قواعد که خود مبتنی بر پیشینه‌ای از عوامل ذهنی، تجربه تاریخی-فرهنگی و حضور در نهادها است، هدایت می‌کنند. به‌نظر وِنت، انسان‌ها برپایه معانی‌ای که «خود» و «جامعه» به پدیده‌ها می‌دهند، به‌سوی آن‌ها در حرکت‌اند. به‌نظر او، انسان‌ها، موجوداتی از «درون» و «بیرون»^۱ برساخته‌اند. برساختگی درونی انسان به ساختارهای روان‌شناختی و بیولوژیکی افراد و برساختگی بیرونی، به نقش شناسایی اجتماعی و تأثیر جامعه و جامعه‌پذیری بر رفتار اشاره دارد (Wendt, 1992: 397; 2004: 293).

به‌همین دلیل، پژوهش‌های علمی سازه‌انگاران در تحلیل کارگزاران انسانی، نیازمند توجه هم‌زمان به ساختارهای درون‌زاد و بیرون‌زاد^۲ هستند (Fearon and Wendt, 2002: 84-90). برپایه این برداشت پدیدارشناسانه، در تحلیل و تبیین رفتار واحدهای انسانی (به‌ویژه دولت) باید به نقش عناصر «زمان» (تاریخ)، «مکان» (جغرافیا)، و «عقلانیت ارتباطی» در برساخت پدیده‌های جهان توجه شود. البته سازه‌انگاری نه به‌معنای کنار گذاشتن عقل یا عقلانیت، بلکه کشف دوباره این است که چگونه توجهات عقلی واحدهای اجتماعی (انسان، دولت، و...) از موقعیت‌ها و اقدامات جمعی تأثیر می‌پذیرند (Adler, 1997/B: 348).

1. From the Inside and from the Outside
2. Exogenous and Endogenous

• جامعه‌شناسی

در سازه‌انگاری، فرد، عنصری منفرد، مستقل، و جدا از جامعه به‌شمار نمی‌آید، بلکه هویت فردی (انسان منفرد) از طریق جامعه و سازوکارهای آن، از جمله تقلید و یادگیری اجتماعی، به هویت و منافع جمعی پیوند می‌خورد (Checkel, 1998: 344). برپایه رویکرد سازه‌انگاری، جامعه بستری است که تعامل اجتماعی افراد و یادگیری در آن شکل می‌گیرد و جریان می‌یابد. این تعامل، از طریق انگاره‌های مشترکی شکل می‌گیرد که سامان بخش رفتار انسان، ساختارهای اجتماعی، منافع، و هویت افراد است. افراد در فرایند تعامل، به تعریفی از «خود» و «دیگری» دست می‌یابند (Bahadori Hamraz, 2016: 56 & 92). در واقع، اینکه افراد با «چه کسانی» تعامل دارند، میزان وابستگی به آن‌ها تاچه‌حد است، از فرایند تعامل چه می‌آموزند و چگونه اولویت‌ها و خواسته‌های خود و دیگران را مشروع یا نامشروع جلوه می‌دهند، در تعریف جهان اجتماعی نقش دارد (Hadian, 2003: 922). به‌نظر سازه‌انگاران، شناخت جامعه، به‌معنای «شناسایی معرفت‌های اجتماعی» و فرایندهایی است که طی آن، چنین معرفت‌هایی شکل می‌گیرند و به‌عنوان واقعیت اجتماعی تثبیت می‌شوند. معرفت اجتماعی یا «ادراک دسته‌جمعی» حاکم بر جامعه، به‌گونه‌ای رسمی و غیررسمی به افراد، دلایل «وجود/زیستن» را می‌دهد (Adler, 1997/A: 1160-1161). جامعه، افزون‌بر سازوکارهای معرفتی و هویتی، بستر تعریف منافع ملی، از جمله بقا، استقلال، رفاه اقتصادی، و عزت‌نفس جمعی است (Wendt, 2003: 243)؛ بنابراین، تفاوت در نظام معرفتی و سازوکارهای هویت‌یابی افراد در یک جامعه، تفاوت در سیاست‌گذاری خارجی دولت‌ها را به‌همراه خواهد داشت. در واقع، فهم سیاست خارجی یک دولت، به شناخت معرفتی و هویتی جامعه آن وابسته است؛ زیرا جامعه، بستر تکوین هویت کارگزاران است و افزون‌براین، جامعه نوع قدرت (سیاسی، اقتصادی، گفتمانی)، منافع، و اهداف (مادی و مذهبی) را برای افراد تعیین می‌کند (Adler, 1997/B: 322).

• دولت‌شناسی

در سازه‌انگاری، برپایه ایده شخصیت‌کشی دولت^۱، عناصر جامعه‌ی به دولت شخصیت بخشیده و دولت‌ها، بازیگرانی به‌شمار می‌آیند که همچون انسان، دارای قوه عقل، هویت، منافع، اراده، هدف، و باور هستند. به‌نظر کاتزنشتاین، دولت، بازیگری اجتماعی است که ریشه در قواعد و ساختارهای اجتماعی و

تاریخ جامعه ملی و بین‌المللی دارد؛ بنابراین، بر پایه چنین گزاره‌ای، دولت‌ها، مرزها و محدودیت‌های ذهنی/بینشی و اجتماعی دارند (Wendt, 2004: 290 & 315). در واقع، دولت‌ها به‌عنوان «جمع‌های اجتماعی»، دارای هویت و منافع پستی، متکثر، و چندگانه، سیال و متفاوت هستند (Hopf, 1998: 176, 199). در نتیجه، بر پایه ایده «اجتماعی بودگی دولت»، هویت‌ها، منافع، و اصول سیاست خارجی کشورها، بر ساخته‌هایی اجتماعی هستند؛ به این معنا که ریشه در جامعه آن‌ها دارند (Wendt, 1994: 385).

در تحلیل سازه‌انگاره سیاست خارجی باید میان انواع قدرت دولت‌ها تفکیک قائل شد. قدرت می‌تواند مادی یا معنوی (گفتمانی) باشد. سازه‌انگاران به هر دو وجه مادی و گفتمانی قدرت توجه دارند. آنان برخلاف رویکردهای مادی (رنالیسم و لیبرالیسم)، بیش از هر چیز، بر قدرت گفتمانی دولت‌ها تأکید دارند. منظور از قدرت گفتمانی، قدرت معرفتی، هنجاری، فرهنگی، ایدئولوژیکی، و زبانی یک دولت در عرصه بین‌المللی است. در واقع، قدرت عملکردهای اجتماعی دولت‌ها در نظام بین‌الملل، به ظرفیت آن‌ها در تولید و بازتولید معانی بین‌ذهنی و فراگیر وابسته است (Hopf, 1998: 177). بر این اساس، سنجش سازه‌انگاره قدرت، به شناسایی گستره و نوع معانی و انگاره‌هایی وابسته است که توسط سیاست خارجی و کارگزاران دولت در عرصه بین‌المللی خلق می‌شوند. افزون‌بر این، پذیرش معانی و انگاره‌ها توسط جامعه بین‌الملل (دولت‌ها و ملت‌ها) نقش بسزایی در قدرت‌یابی گفتمانی دولت‌ها دارد.

۲-۱-۱. سطح کلان

دومین سطح برای تحلیل سیاست خارجی از منظر سازه‌انگاری، سطح بین‌المللی است؛ زیرا سازه‌انگاران بر تأثیر هم‌زمان عناصر سطوح ملی و بین‌المللی در سیاست خارجی تأکید دارند. از این طریق می‌توان عناصر فراملی مهم دخیل در تکوین و تغییر رفتار خارجی دولت‌ها را شناسایی کرد.

• نظام و جامعه بین‌الملل

نظریه پردازان سازه‌انگاری، نظام بین‌الملل را پدیده‌ای «ساخته و پرداخته اجتماعی» می‌دانند؛ یعنی نظام بین‌الملل، چیزی جز نحوه اندیشیدن و تعامل کارگزاران (دولت‌ها) با یکدیگر نیست. به تعبیر ونت، نظام بین‌الملل، متشکل از «توزیع انگاره‌ها» (هنجارها و قواعد) است تا توزیع توانمندی‌های مادی (Shafiee and Rezaee, 2012: 65). اما بسیاری از اندیشمندان رویکرد سازه‌انگاری، با تأثیرپذیری از مکتب انگلیسی، به جای نظام بین‌الملل بر «جامعه بین‌الملل» تأکید دارند. در واقع، سازه مفهومی جامعه بین‌الملل، نقد سازه‌انگاران بر رویکردهای مادی سیاست خارجی است که بر نظام بین‌الملل تأکید دارند (Wendt, 1994).

394. نظام بین‌الملل، سیاست قدرت (رنالیسم) به‌شمار می‌آید؛ درحالی‌که جامعه بین‌المللی، بر نهادینگی منافع و هویت مشترک میان دولت‌ها از طریق هنجارها، قواعد، و نهادهای مشترک صحنه می‌گذارد. براین اساس، جامعه بین‌الملل نه تنها یک نظام بینادولتی را تشکیل می‌دهد، بلکه به شکل جامعه بشری است که از افراد تشکیل شده است؛ افرادی که هم از جامعه تأثیر می‌پذیرند و هم بر آن تأثیر می‌گذارند؛ بنابراین، سیاست خارجی دولت‌ها و جامعه بین‌الملل، رابطه‌ای دوسویه دارند (Buzan, 2009: 22).

• حقوق و روابط بین‌الملل

نکته تأمل‌برانگیز هستی‌شناسانه در نظریه‌های روابط بین‌الملل، رابطه «قدرت» و «حق» است. بیشتر رویه‌ها، حقوق، و قواعد بین‌المللی، پس از پایان منازعات و جنگ‌های بین‌المللی به وجود آمده‌اند؛ پس آیا حقوق بین‌الملل، ساخته و پرداخته روابط و تعاملات قدرت‌ها و بازیگران عرصه سیاست بین‌الملل است یا روابط بین‌الملل، براساس توافقات حقوقی، رویه‌ها، و قواعد حقوقی بین‌المللی شکل یافته و هدایت می‌شوند. به بیان روشن‌تر، آیا قدرت است که حقوق بین‌الملل را شکل می‌دهد یا این حقوق بین‌الملل است که قدرت را ترسیم و ضابطه‌مند می‌کند. برخلاف تقدم حقوق بین‌الملل بر قدرت بین‌المللی در لیبرالیسم و تقدم قدرت بین‌المللی بر حقوق بین‌المللی در رئالیسم، سازه‌انگاران، به تعامل دوسویه حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل تأکید دارند. به نظر آنان، حقوق بین‌الملل از شاخص‌های هنجاری جامعه بین‌الملل و حاصل رویه‌های کنشگران بین‌الملل (دولت‌ها) و انگاره‌های جمعی در نظام بین‌الملل است (Bahadori Hamraz, 2016: 65). سازه‌انگاران از این طریق توانسته‌اند نظریه سیاسی (قدرت) و نظریه حقوقی سیاست بین‌الملل را به یکدیگر پیوند دهند (Klabbers, 2015: 1195-1196). برپایه ساختار اجتماعی نظام بین‌الملل، حقوق بین‌الملل، به مثابه نظام متعارف گسترده حق، سازه‌ای کاملاً دنیوی و مستقل از مذهب، اسطوره، یا مفاهیم اخلاقی یک دولت، به ویژه قدرت‌های بزرگ است. به نظر کراتوچویل، فقدان اعتبار بین‌المللی تصمیم‌های داخلی کشورها، دلیل مهمی برای ارزیابی حقوق بین‌الملل به مثابه ابزاری بی‌غرض (بی‌طرف) و به دور از اراده قدرت (های حاکم) - که از منافع همه اصحاب دعوا حمایت می‌کند - است؛ بنابراین، موضوع‌های حقوق بین‌الملل برای بیشتر ملت‌ها شمولیت دارند و از طریق رهبری هژمونیک (قدرت بزرگ) تدوین و سازماندهی نمی‌شوند (Kratochwil, 1989: 253-254).

• نهادها و سازمان‌های بین‌المللی

سازه‌انگاران، چهار موضوع متفاوت را درباره نهادها مطرح کرده‌اند: نهادها به مثابه؛ ۱) معرفت جمعی و

بینادهنی؛ به این معنا که نهادها و سازمان‌ها، کلیت‌های شناختی و نه مادی‌ای به‌شمار می‌آیند که از ایده‌های بازیگران دربارهٔ اینکه «جهان چگونه عمل خواهد کرد» جدا نیستند (Wendt, 1992: 399; Adler, 1997/B: 322). ابزارهای جمعی تعریف هویت و منافع دولت‌ها؛ (۳) کارگزاران تغییر، (۴) فضاها طراحی تغییر (Haas & Haas, 2002: 576). به‌نظر بارت و فینمور (1999)، سازمان‌های بین‌المللی، ابزارهای اشاعه‌دهندهٔ هنجارها، نهادینه‌ساز معانی، دسته‌بندی اطلاعات، و تعریف معرفت جمعی هستند. به‌نظر پیترو و ارنست هاس (2002)، میزان همگرایی، موفقیت، و تأثیرگذاری سازمان‌های بین‌المللی، به‌مثابه حوزه‌های صلاحیت‌دار جمعی و کارگزاران یادگیری اجتماعی، دستاورد طرح توافق همگانی بر سر مفاهیم سازمان‌دهنده و گفتمان اجماعی جدید، اصول و موازین مشترک، و معانی بینادهنی است (Barnett and Finnemore, 1999: 710-715; Haas & Haas, 2002: 586 and 601).

اما همانند رابطهٔ «حق و قدرت»، مسئلهٔ مهم برای سازه‌انگاران، رابطهٔ «نهاد و قدرت» است. به‌نظر آنان، نهادها و سازمان‌های بین‌المللی، به‌عنوان بازیگران بوروکراتیزاسیون سیاست جهان، دستاوردی اجتماعی به‌شمار می‌آیند که با وجود آزادی عمل محدود و منابع اختصاص یافته به آن‌ها توسط دولت‌های عضو، استقلال چشمگیری از آن‌ها دارند و قدرتشان از منابع پرشماری سرچشمه می‌گیرد (Barnett and Finnemore, 2004, viii-5). سازه‌انگاران استدلال می‌کنند که سازوکارهای مبتنی بر اهداف فراملی و جهان‌شمولی مانند تعریف وظایف بین‌المللی مشترک (مثل توسعه)، بازیگران جدید (مثل مهاجران)، منافع جدید برای دولت‌ها (مثل ارتقای حقوق انسانی) و الگوهای سازماندهی سیاسی در سراسر جهان (مثل دموکراسی و نظام بازار آزاد) اقتدار چنین بوروکراسی‌های بین‌المللی‌ای (نهادها) را می‌سازند (Barnett and Finnemore, 1999: 699).

مهم‌ترین نتیجهٔ بحث سازه‌انگاران دربارهٔ مسائل یادشده (حق، قدرت، و نهاد) این است که در تحلیل سازه‌انگارانه، پژوهشگران نمی‌توانند نهادهای بین‌المللی و حقوق بین‌الملل را نماد سلطه و ارادهٔ قدرت‌های بزرگ و تنها ابزارهای تأمین منافع آنان به‌شمار آورند. در واقع بحث قوام‌بخشی نهادها و حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل (قدرت)، برای پژوهشگران سازه‌انگار، جنبهٔ بازدارنده و سلبی دارد. این مسئله به‌این سبب مهم است که در بسیاری از مواقع، پژوهشگران کشورهای ضدغرب، با وجود کاربست سازه‌انگاری، رویکردی کاملاً بدبینانه و رئالیستی به حقوق و سازمان‌های بین‌المللی و دستاوردهای آن دارند.

• ساختارها و کارگزاران بین‌المللی

یکی از پرسش‌هایی که کماکان برای پژوهشگران مطرح است، این است که در تحلیل سازه‌انگارانه

سیاست خارجی، باید بر ساختار تأکید داشت یا بر فاعلیت. مشکل ساختار-کارگزار در سازه‌انگاری، با بهره‌گیری از نظریه ساخت‌یابی آنتونی گیدنز، به شیوه خاصی تبیین و پاسخ داده شده است. سازه‌انگاران بر این نظرند که ساختار و کارگزار، وضعیت هستی‌شناختی برابری دارند و باید به‌عنوان «هم‌نهاد دیالکتیکی» (Kowert and Legro, 1996: 19) یا کلیت‌های برساخته‌شده متقابل یا دوجانبه تعیین‌گر^۲ در نظر گرفته شوند. بر پایه نظریه تعاملی سازه‌انگاران، کنش و رفتار خارجی بازیگران، نتیجه اراده دولت و همچنین ساختارهاست؛ از این رو، نظام بین‌الملل، نه نتیجه خلاقیت فاعلیت دولت و نه مستقل از آن است (Wendt, 1987: 339 & 361; Adler, 2002: 137). به بیان روشن‌تر، انتخاب و کنش دولت، از طریق ساختارهای اجتماعی‌ای محدود می‌شود که به‌گونه‌ای دوجانبه و در قالب کردارهای اجتماعی دولت و ساختارها ساخته می‌شوند. با اینکه بر پایه رویکرد سازه‌انگاری، دولت، کارگزاری بیشتری دارد، این کارگزاری توسط شبکه‌ای از درهم‌کنش‌ها، هویت‌ها، و منافع بازیگران دیگر محدود می‌شود (Hopf, 1998: 177).

۱-۲. معرفت‌شناسی: نظام معرفتی جوامع و سیاست خارجی

سازه‌انگاران، تنها به مباحث هستی‌شناختی بسنده نکرده‌اند، بلکه در تحلیل سیاست خارجی، رویکردی معرفت‌شناسانه نیز داشته‌اند؛ به گونه‌ای که به دلیل اهمیت مباحث معرفت‌شناختی در سازه‌انگاری، این رویکرد، یکی از بزرگ‌ترین «جوامع معرفتی» در بررسی رفتار خارجی دولت‌ها به‌شمار می‌آید (Wendt, 1992: 425). در واقع، برای سازه‌انگاران، تنها توصیف هستی‌جهان و عناصر تشکیل‌دهنده آن مهم نیست، بلکه اینکه «چگونه» چنین جهانی را بشناسیم نیز اهمیت دارد (Wendt, 2003: 373; Adler, 1997/B: 320). پرسش‌های «چگونه» در سازه‌انگاری، به واکاوی ساختارهای معرفتی همچون بازنمایی‌های تاریخی، زبان، ایده‌ها، و فرهنگ اشاره دارد (Checkel, 2006/B: 370).

اما پرسش اصلی مطرح‌شده این است که بایسته‌های معرفت‌شناسانه پژوهش برای تحلیل سیاست خارجی از منظر سازه‌انگاری چیست. مسئله یادشده را می‌توان در قالب چند پرسش، تجزیه و سپس تحلیل کرد: ۱) «آیا سوژه می‌تواند معانی واقعی پدیدارهای اجتماعی (ابژه) و روابط عینی آن‌ها را به‌گونه‌ای مستقل مشخص کند، اگر بله، چگونه؟» ۲) «آیا برقراری رابطه واقعی بین پدیده‌های اجتماعی و فهم آن از طریق مشاهده (تبیین علی) یا روابط فراعینی (تبیین تفهیمی) امکان‌پذیر است؟» (Bahadori Hamraz,

1. A Dialectical Synthesis

2. Co-determined or Mutually Constituted Entities

(2016: 100؛ ۳) «آیا می‌توان به ادعاهای معرفتی و حقیقی (مستقل و به‌دور از ارزش‌گذاری) درباره زندگی اجتماعی دست یافت؟ در صورت پاسخ مثبت، چگونه؟» و (۴) «آیا توضیحات علی و مؤلفه‌های مادی، پاسخ‌گو و مناسب پرسش اجتماعی هستند؟». در پاسخ به این پرسش‌ها و بایسته‌های معرفت‌شناسانه، چندین رویکرد وجود دارد. پوزیتیویسم، به هر چهار پرسش پاسخ مثبت می‌دهد؛ رویکرد تفسیرگرایی، تنها به پرسش نخست، پاسخ مثبت و به پرسش‌های دیگر، پاسخ منفی و رویکرد پست‌مدرن، به همه پرسش‌ها، پاسخ منفی می‌دهد (Fearon and Wendt, 2002: 74). اما تکوین‌گرایی و نحله اصلی آن، یعنی سازه‌انگاری، تلاشی است برای برقراری پیوند میان دو رهیافت پوزیتیویسم/عقلانیت‌گرا (نئورالیسم و نئولبرالیسم) و پست‌مدرن/فراپوزیتیویسم (تفسیری، نظریه انتقادی، و فمینیسم). هدف از طرح پرسش‌های معرفت‌شناختی این بوده است که چستی و چگونگی تکوین معرفت و تأثیر آن بر رفتار واحدها بررسی شود. مهم‌تر از آن، از آنجا که دولت‌ها و بازیگران، پدیده‌هایی اجتماعی و معرفت‌مسلک هستند، برای تحلیل سیاست خارجی باید ساختارها و نظام‌های دانایی کشورها و اکاوی شود؛ به‌عنوان مثال، نظام دانایی مذهبی یا سکولار در یک کشور، سیاست خارجی متفاوتی را برای دولت‌ها رقم خواهد زد. از این طریق می‌توان میان نظام معرفتی جوامع و سیاست خارجی دولت‌ها پیوند برقرار کرد.

۱-۲-۱. دانش و ارزش

سازه‌انگاری، بیش از نظریه‌های دیگر به جامعه‌شناسی معرفت (تکوین اجتماعی دانش) توجه داشته است (Kutzeneatine, 1996: 6). برپایه جامعه‌شناسی سازه‌انگاران معرفت، کنش، پیرو معرفت و معرفت، پیرو ارزش‌های اجتماعی است؛ به تعبیر هاس، «خود معرفت [به‌تنهایی] نمی‌تواند واقعیت خود را در قبضه گیرد» (Hass, 1992: 21). به‌نظر سازه‌انگاران، دانش کارگزاران از جهان، از طریق تعامل با دیگران به‌دست می‌آید و هرگز منفعلانه و مستقل نیست؛ به‌همین سبب گفته می‌شود که دانش و فرایند دانستن، ریشه در ارزش‌ها و رویدادهای اجتماعی دارد. البته در سازه‌انگاری، رابطه دانش و ارزش، دوسویه است؛ به این معنا که دانش، همچون ارزش‌های اجتماعی، از طریق «هنجارسازی»، در تولید و بازتولید نظام اجتماعی نقش بسزایی دارد (Wendt, 2003: 189).

۱-۲-۲. سوژه و ابژه

از دیدگاه فلسفی، موضوع سوژه و ابژه بر این پرسش استوار است که آیا «جهان واقع/جهان بیرونی/ابژه/واقعیت» مستقل از «تجربه/فاعل/شناسا/جهان درونی/سوژه/ذهن» وجود دارد یا خیر؟

(Asgarkhanee & Mansouri Moghaddam, 2010: 194-195). به نظر سازه‌انگاران، با اینکه واقعیت، امری مستقل از ذهن منفرد و مادی است، زمانی معنا می‌یابد که معطوف به ذهن باشد؛ به عنوان مثال، این شناخت کنشگران است که معنایی هابزی، لاکسی، و کانتی به واقعیت آنارشی می‌دهد (Bahadori, 2016: 62). Hamraz, 2016: 62). در سازه‌انگاری، چون مبنای شناخت، اجتماعی و ارزشی به‌شمار می‌آید و زبان توصیف جهان، خود بر ساخته‌ای اجتماعی است، هیچ مبنای ابژه‌گونه و سوژه‌گونه مستقلی برای هویت بخشی یا شناسایی واقعیت مادی وجود ندارد. در واقع، سوژه و ابژه، سرشت و بر ساخته‌ای دوجانبه هستند (Hass, 1992: 21-23).

۳-۲-۱. تبیین و تفسیر

بر اساس آنچه تاکنون به آن اشاره شد، می‌توان نتیجه گرفت که سازه‌انگاری در ابتدا درصدد تفسیر پدیده‌های اجتماعی است. در تفسیر برخلاف تبیین پوزیتیویستی فهم و وجود معنا در روابط اجتماعی از منظر رابطه همبستگی و توصیفی و نه علی برجسته می‌شود. البته این تنها بخشی از واقعیت معرفت‌شناسانه است؛ چراکه سازه‌انگاران قصد دارند تا میان تبیین‌گرایی و تفسیر‌گرایی پیوند زنند. در واقع چون پدیده‌ها ماهیت تکوینی، اجتماعی و معنماحور دارند در وهله نخست، تفسیر در سازه‌انگاری برجسته‌تر از تبیین می‌شود. اما به تعبیر کاتزنشتاین هدف نهایی سازه‌انگاری از تفسیر تبیین پدیده‌های اجتماعی است (علت‌کاوی). البته این تبیین به معنای علت‌کاوی از نوع تجربی نیست (رابطه عینی، کنترل‌پذیر و دقیق علت و معلول)، بلکه سازه‌انگاران از تبیین فرهنگی-اجتماعی به جای تبیین‌های مادی پوزیتیویستی برای تجزیه و تحلیل پدیده‌ها استفاده می‌کنند (Kutzeneatine, 1996: 15). آدلر نیز هم‌رأی با ایده علیت اجتماعی^۱ است؛ ایده‌ای که دلایل کنش را به مثابه علت‌های کنش فرض می‌گیرد. وی بر این باور است که علم (تبیین) و تفسیر اساساً دو تلاش متفاوت در جهت اهداف گوناگون نیستند، بلکه هر دو متکی به تدوین توصیفات دقیق، کشف فهم‌های عمیق از جهان، طرح سؤالات مناسب، آزمون فرضیات بر اساس نظریات غالب و جمع‌آوری داده جهت بررسی فرضیات هستند (Adler, 1997/B: 328-334).

۴-۲-۱. حقیقت و واقعیت

سازه‌انگاران، درباره حقیقت، موضعی متافیزیکی دارند (Adler, 2002: 129). آنان در قالب چنین

موضوعی بر این نظرند که حقیقت جهان را نمی‌توان با واقعیت (عینیت و مادیت) آزمود؛ زیرا حقیقت در تفسیری ذهنی و زبانی شکل می‌گیرد (Moshirzadeh, 2012: 7). به بیان روشن‌تر، حقایق، امور مستقلی نیستند، بلکه در چارچوب شناخت افراد و برپایه نحوه سخن‌گویی آنان ترسیم می‌شوند. به تعبیری گیرا و مختصر، حقیقت، یک‌بار و برای همیشه کشف نمی‌شود، بلکه پیوسته در حال «شدن»^۱ [تکامل یا تغییر و تحول] و نه در حال «بودن»^۲ [ثابت و پیشینی] است. به این ترتیب، پژوهشگران ناگزیرند به منظور فهم معرفت‌شناسانه سیاست خارجی، شیوه‌های معنادار شدن پدیده‌های بین‌المللی، و بازتولید معنایی آن در نظر کارگزاران و نخبگان سیاسی، به ریشه‌های روان‌شناختی، اجتماعی، و فرهنگی آن‌ها دقت کنند.

۵-۲-۱. ماده و فراماده

سازه‌انگاری، رهیافتی ایده‌محور یا معنامحور^۳ نیست که نقش هر گونه عنصر مادی را در تحلیل سیاست خارجی نفی کند. برای سازه‌انگاران، توجه به شرایط مادی در رفتار دولت‌ها اهمیت دارد و همه چیز را به امر ذهنی فرو نمی‌کاهند. به نظر آنان، محیطی که دولت‌ها و کارگزاران در آن عمل می‌کنند، «اجتماعی» است؛ همچنان که مادی است (Checkel, 1998: 325). با وجود این، سازه‌انگاری معتقد است که اگرچه پدیده‌های مادی به کنش انسان شکل می‌بخشند، معانی و چگونگی معنادار شدنشان را تنها از کنش و برداشت انسانی و ساختارهای معرفتی می‌گیرند (Adler, 1997/B: 322; 2002: 136). رابطه ماده و فراماده در سازه‌انگاری، حاکی از این است که رفتار دولت‌ها، تنها برپایه عناصر و متغیرهای اجتماعی شکل نمی‌گیرد، بلکه هم‌زمان باید به نقش عناصر مادی‌ای همچون جغرافیا، جمعیت، فناوری، و قدرت اقتصادی نیز در این زمینه توجه کرد. بر این اساس، سیاست‌گذاری خارجی کشورها، بر این متغیرهای علی-مادی و اجتماعی است. این مسئله از آن‌رو مهم است که بسیاری از پژوهش‌ها در دام رویکرد «ایدئالیستی/ذهنی» گرفتار شده و از نقش مؤلفه‌های مادی غافل مانده‌اند.

۳-۱. روش‌شناسی

بزرگ‌ترین چالش رویکرد سازه‌انگاری، چگونگی مطالعه جهان اجتماعی و سیاست جهانی در حال تغییر است. هنوز این پرسش مطرح است که «آیا می‌توان روش‌های خاصی را برای مطالعه ساحت

1. Becoming
2. Being
3. Ideational

اجتماعی جهان و پدیده‌های آن به کار گرفت؟»، «آیا روش‌ها و الزامات روش‌شناسانه به‌خوبی برای پژوهشگران این حوزه روشن و شفاف شده‌اند؟» (Checkel, 2017: 3-5). برای یافتن پاسخ این پرسش‌ها، ابتدا باید مشخص شود که سازه‌انگاری، متعلق به کدام‌یک از رهیافت‌های کلان نظری است: پوزیتیویسم، تفسیرگرایی، انتقادی، یا پست‌مدرن؛ زیرا هر یک از این رهیافت‌ها، روش‌های ویژه‌ای را برای تبیین پدیده‌های بین‌المللی به کار می‌گیرند. در واقع، سنگ بنای اتخاذ روش، تعیین رهیافت‌های نظری است. سازه‌انگاری به لحاظ معرفت‌شناسی، به عنوان یک رویکرد با سطح میانی^۱، درصدد درپیش گرفتن راه میانه و پر کردن خلأ بین رهیافت‌های اثباتی و فرااثباتی است. آدلر بر این نظر است که سازه‌انگاری، با داشتن موضع میانجیگری، درصدد پل زدن و تصرف فضایی میان این رهیافت‌ها است (Adler, 1997/B: 319)؛ بنابراین، از آنجا که سازه‌انگاری، نوعی معرفت‌شناسی دوساحتی دارد، می‌تواند روش‌های پژوهشی چندگانه‌ای را به کار گیرد: پوزیتیویستی، تفسیری، و پس‌پوزیتیویستی، کمی، کیفی، یا ترکیبی از این موارد. روش‌های تفسیری با موفقیت گسترده‌ای در پژوهش‌های سازه‌انگاران، از جمله قوم‌نگاری، تبارشناسی، نشانه‌شناسی، تحلیل گفتمان، و تحلیل روایتی، به کار گرفته شده‌اند. این روش‌ها می‌توانند در ردیابی تاریخی پیشینه معانی بین‌ذهنی، ساختارهای هنجاری، و سازوکارهای اجتماعی و تأثیر آن‌ها بر سیاست خارجی، به پژوهشگران کمک کنند (Adler, 2002: 137-138). در سازه‌انگاری، روش‌های کمی و آماری، مکمل روش‌های کیفی هستند. با به کارگیری روش‌های کیفی که متکی به انواع داده‌هایی همچون رویدادنگاری‌های تاریخی، پیمایش، مصاحبه، و تحلیل محتوای اسناد است، تنها می‌توان به رابطه همبستگی و نه علی بین پدیده‌ها پی برد؛ در نتیجه، نمی‌توان میزان تأثیرگذاری ایده و نقش آن در تکوین اجتماعی را اندازه‌گیری کرد؛ اما با بهره‌گیری از روش‌های کمی‌ای همچون آمار، می‌توان بین عناصر معنایی و موضوع مورد مطالعه رابطه علی برقرار کرد. در این صورت، می‌توان با قطعیت بیشتری از تأثیر متغیرهای اجتماعی و مادی بر رفتار واحدهای انسانی اطمینان یافت (Checkel, 1993: 296).

۴-۱. گونه‌شناسی معنا

یکی دیگر از مسائلی که پژوهش‌های سازه‌انگار محور کمتر به آن توجه داشته‌اند، گزینش یک نوع سازه‌انگاری، از میان انواع گوناگون آن، برای بررسی پدیده مورد مطالعه است. در ادامه، انواع گوناگون

سازهانگاری را که پژوهشگران باید برای تحلیل سیاست خارجی یکی از آن‌ها را برگزینند، بررسی کرده‌ایم. تاکنون سازهانگاری به دسته‌های گوناگونی تقسیم شده است. آدلر، چکل، و ویت به مهم‌ترین انواع سازهانگاری اشاره کرده‌اند. آدلر سازهانگاری را به چهار دسته تقسیم کرده است. «نوکانتی‌ها» بر این نظرند که می‌توان معانی‌ای را که به شکل پیشینی از ذهن انسان بر طبیعت تحمیل می‌شوند، شناخت و آن را از ساختار طبیعت به فرهنگ منتقل کرد. «سازهانگاری مدرنیستی»، ترکیبی از تأویل‌گرایی ذهنی و علاقه شناختی محافظه‌کارانه در تبیین و فهم واقعیت اجتماعی است. در «سازهانگاری زبانی»، فهم واقعیت اجتماعی، به معنای کشف فرایندی است که در طول آن، واقعیت اجتماعی به وسیله زبان و احکام، قوام یافته است. آن‌ها چگونگی قوام‌یابی مستمر و متقابل مردم و جامعه از طریق فرایند ساخته‌شده توسط احکام اجتماعی را بررسی و تبیین می‌کنند. «سازهانگاری رادیکال» در مخالفت با علم، علت، و مدرنیته، به نسبی‌گرایی و جنبش ضدپوزیتیویستی منتهی می‌شود. «سازهانگاری انتقادی» در پی ترکیب تأویل‌گرایی عینی و زبان فلسفه است. نظریه انتقادی با جداسازی علوم انسانی از علوم طبیعی، امکان توضیح علوم اجتماعی و پیشرفت انسانی را فراهم می‌کند (Adler, 2002: 98-96).

به نظر راگی، «سازهانگاری نئوکلاسیک»، معرفت‌شناسی را با عمل‌گرایی پیوند می‌دهد؛ به این معنا که تلاش می‌کند، در عین تعهد به علوم اجتماعی، ابزارهای لازم را برای فهم معانی بینادذهنی بیابد. «سازهانگاری پست‌مدرن»، مبتنی بر تضاد آشکار معرفت‌شناختی با مدرنیسم است. «سازهانگاری طبیعت‌گرا»، مبتنی بر دکترین فلسفی واقع‌گرایی علمی است. این‌ها بر کاربردهای پوزیتیویستی در فهم و شناخت کنش انسانی تأکید دارند.

بر پایه پژوهش‌های ویت، «سازهانگاری نظام‌محور یا سیستمی» بر تعاملات بین بازیگران دولتی تمرکز دارد و عرصه داخلی را نادیده می‌گیرد. «سازهانگاران سطح واحد»، بر رابطه بین هنجارهای حقوقی و اجتماعی داخلی و هویت‌ها و منافع دولت‌ها تمرکز دارند. این دسته از سازهانگاران، به عوامل تعیین‌کننده داخلی و سیاست‌های ملی توجه دارند. «سازهانگاران کل‌نگر»، برای ایجاد مجموعه کاملی از عواملی که هویت‌ها و منافع دولت‌ها را مشروط می‌کنند، امر داخلی و بین‌المللی را دو روی نظم سیاسی و اجتماعی یکپارچه‌ای در نظر می‌گیرند (Burchill & et al, 2013: 258-259). بر پایه تقسیم‌بندی جفری چکل، سه نوع سازهانگاری متعارف، تفسیری، و انتقادی/رادیکال قابل‌شناسایی هستند. «سازهانگاری متعارف» با تبیین علی، نقش هنجارها، و در موارد محدودتری، نقش هویت‌ها را در سیاست خارجی و بین‌الملل بررسی می‌کند. «سازهانگاران هویتی»، به لحاظ معرفت‌شناسی، پوزیتیویست و «سازهانگاران تفسیری»،

پساپوزیتیویست بوده و با تبیین رابطه‌ای، نقش زبان، سازه‌های زبانی (گفتمان‌ها)، و شرایط پس‌زمینه‌ای را در ساخت و تغییر واقعیت اجتماعی مطالعه می‌کنند. «سازه‌انگاری رادیکال-انتقادی» بر روش‌های نظری-گفتمانی و، مهم‌تر از همه، بر قدرت و سلطهٔ نهفته در زبان پافشاری می‌کند (Checkel, 2006/A: 4-7).

۱-۵. مفهوم‌شناسی

هر نظریه و رهیافتی، مفاهیم ویژه‌ای دارد؛ به‌عنوان مثال، کلیدواژه‌های قدرت، دولت، ملت، و منازعه در رهیافت رئالیستی سیاست خارجی، کاربرد فراوانی دارند؛ همچنان‌که مفاهیم اقتصاد، نهاد، سرمایه‌داری، و آزادی، بیشترین استفاده را در رهیافت لیبرالیستی دارند. در اینجا مفهوم‌شناسی، جنبهٔ سلبی پیدا می‌کند؛ به‌این‌معنا که پژوهشگران باید از کلیدواژه‌ها و مفاهیم ویژهٔ هر مکتب استفاده کنند. از دیدگاه مفهوم‌شناسی، سازه‌انگاری بیشترین، پیچیده‌ترین، انتزاعی‌ترین، و دشوارترین سازه‌های مفهومی را پیش‌روی پژوهشگران قرار داده است. به‌نظر جفری چکل، سازه‌انگاری در طول یک فرایند تاریخی میان‌مدت، جعبه‌ابزار مفهومی گسترده‌ای را برای فهم «آنچه جهان را متحد می‌کند» پرورانده است. البته به‌نظر او، مطالعهٔ پیچیدگی پدیده‌های اجتماعی، «پلورالیسم مفهومی» در سازه‌انگاری را ناگزیر کرده است (Checkel, undated: 18)؛ اما برای هرگونه تحلیلی دربارهٔ سیاست خارجی، باید مهم‌ترین واژه‌های تخصصی سازه‌انگاری را شناسایی و تعریف کرد. واژه‌های تخصصی و اصلی، واژه‌هایی هستند که نظریه‌پردازان هر مکتب، بیش از همه به آن‌ها توجه داشته‌اند یا به‌کار برده‌اند. در این نوشتار، مفاهیم اصلی سازه‌انگاری، از مطالعهٔ آثار نظریه‌پردازان سازه‌انگار به‌دست آمده است. بینادذهنیت‌ها، برساختگی، هویت، هنجار، فرهنگ، معرفت، جامعه‌پذیری، و انگاره، مهم‌ترین سازه‌های مفهومی سازه‌انگاری به‌شمار می‌آیند که در ادامه به‌اختصار بررسی شده‌اند.

○ بینادذهنیت‌ها: مقصود از بینادذهنیت، فهم مشترک میان افراد گوناگون است که برپایهٔ دغدغه‌های مشترک شکل می‌گیرد (Ghavam, 2013: 222). در واقع، بینادذهنیت، «معرفت جمعی و عمومیت‌یافته‌ای است که کردار اجتماعی یا مجموعه‌ای از کردارهای اجتماعی را به‌رسمیت می‌شناسد». در تعریفی دیگر، معرفت بینادذهنی، «نگرش‌های ساختاری‌ای هستند که واقعیت اجتماعی را تعریف می‌کنند» و «منبع کنش‌های نیت‌مند، منافع، و دلایل انسان به‌شمار می‌آیند» (Adler, 1997/B: 327).

○ برساختگی: مفهوم برساختگی، موضع محوری هستی‌شناختی در سازه‌انگاری است. زمانی که گفته می‌شود، واقعیت بین‌المللی، برساخته‌ای اجتماعی است، به‌این‌معنا است که واقعیت بین‌المللی، توسط

- ساختارهای معرفتی تعیین و ساخته می‌شود (Adler, 1997/B: 319). یا هنگامی که می‌گوییم «الف» بر ساخته است، یعنی «الف» در شرایط فعلی، پذیرفته شده و به‌نظر می‌رسد که گریزناپذیر است» (Usefian & Moosavi Karimi, 2010: 132). چهار عنصری که پدیده‌ها و پراکتیس‌های اجتماعی بر پایه آن‌ها بر ساخته می‌شوند، عبارت‌اند از: ایده، کارگزار، فاعلیت، و روابط اجتماعی (Fearon and Wendt, 2002: 74-75).
- فرهنگ: به‌نظر کاتزنشتاین، فرهنگ، «عنوان فراگیر و پیکره جمعی هویت یا اقتدار دولت‌ملت» است. فرهنگ، «مجموعه‌ای از استانداردهای ارزیاب‌گر (همچون هنجارها و ارزش‌ها) و شناختی (مانند قواعد و انگاره‌ها) است که نحوه عملکرد بازیگران اجتماعی در نظام [اجتماعی] و چگونگی تعامل [آن‌ها] با یکدیگر را تعیین می‌کند» (Katzenstein, 1996: 4).
 - هویت: هویت به‌معنای «انتظارات و فهم‌های مشخص بازیگران از نقش «خود» و «دیگری» است که از طریق مشارکت در معانی جمعی به‌دست می‌آید» (Wendt, 1992: 397). هویت در جامعه سه کارویژه مهم دارد؛ به ما می‌گوید: «چه کسی هستید»، «دیگران چه کسانی هستند»، و «شما از منظر دیگران چه کسی هستید». ساختار معرفتی و ساختار عینی و مادی (جامعه، تاریخ، جغرافیا، ساختار سیاسی، فناوری، ذات بشر، و اقتصاد) به‌طور هم‌زمان در ساخته شدن هویت‌ها، نقش دارند (Hopf, 1998: 175-176).
 - انگاره‌ها: عقاید، اصول، و تلقی‌هایی هستند که رفتار و سیاست را جهت‌دهی می‌کنند. از دیدگاه ونت، انگاره، همان ذهنیت معنابخش به جهان و جهت‌دهنده رفتار در آن است. انگاره‌ها به‌مثابه اموری پسینی و سازه‌های غیرمادی، به ساختارهای انسانی عینیت بخشیده و هویت‌ها، منافع، و سرانجام، سیاست خارجی را می‌سازند. ایده‌ها، معنا و محتوای قدرت و راهبردها را برای کارگزاران سیاست خارجی تعیین می‌کنند (Wendt, 2003: 307).
 - معرفت: ایده‌ها بدون حاملان، عقیم خواهند ماند. جوامع معرفتی، حاملان و مسیرهایی هستند که از طریق آن، ایده‌ها از جامعه به حکومت جریان می‌یابند. نفوذی که جامعه معرفتی دارد و ایده‌هایی که آن را اشاعه می‌دهند، تقویت‌کننده دوجانبه هستند. فهم بازیگران از جهان و کنش‌های بدیل، به‌وسیله این‌گونه نظام‌های اعتقادی شکل می‌گیرند (Hass, 1992: 23-28). معرفت اجماعی^۱ می‌تواند بر هم‌آرایی سیاست و سیاست‌های جامع‌تر تأثیرگذار باشد. یادگیری دولت‌ها و نهادها از طریق معرفت

- اجماعی و دگرگونی آن رخ می‌دهد. معرفت جمعی و نوع نظام معرفتی، یکی از متغیرهای مستقل توضیح‌دهنده یا پیش‌بینی‌کننده رفتار دولت است (Hass, 1992: 29-30).
- هنجارها: «انتظارات جمعی، استاندارد رفتار مناسب و قواعد تعیین‌گر هویت بازیگران هستند» (Katzenstein, 1996: 3). هنجارها به‌مثابه محتوای فرهنگی قاعده‌مندکننده سیاست بین‌الملل و دربردارنده قوانین، رفتارها، و رسوم هستند. تفکر نوین گورباچف، سیاست سخت‌مائی، ایدئولوژی اقتصاد آزاد، و دموکراسی، مصداق‌های هنجارهای سیاسی به‌شمار می‌آیند. هنجارها از طریق سه فرایند، ظهور، ثبات، و تغییر می‌کنند: فرایند اکولوژیستی، فرایند اجتماعی، و فرایند درونی/شناختی (Kowert and Legro, 1996: 1 & 10-12).
 - جامعه‌پذیری، فرایند شناختی یا معرفت جمعی است (Wendt, 1992: 399). جامعه‌پذیری را می‌توان به‌صورت پیروی از هنجارها یا درونی‌سازی هنجارهای کنش‌مشروع تعریف کرد (Ikenberry, Kupchan, 2010: 494).

نتیجه‌گیری

در این پژوهش تلاش شد تا راهنمای عملی برای پژوهش‌های تجربی سازه‌انگاران به‌مربوط به تحلیل سیاست خارجی ارائه شود. امروزه بخش زیادی از پژوهش‌های مربوط به موضوع روابط بین‌الملل و سیاست خارجی، به کمک نظریه سازه‌انگاری نوشته شده‌اند و دلایل پرشماری را می‌توان برای چنین استقبالی از سازه‌انگاری برشمرد که یکی از دلایل اصلی آن، «فراگیری» و «گسترده‌شمولی» این نظریه است؛ به این معنا که به‌طور هم‌زمان، بر نقش عناصر مادی و غیرمادی در رفتار واحدها تأکید دارد. اما در این زمینه کمتر راهنمای پژوهشی وجود دارد. برپایه یافته‌های نوشتار حاضر، هرگونه پژوهشی در حوزه سیاست خارجی از منظر سازه‌انگاری باید به پنج ساحت مرتبط و به‌هم‌پیوسته در این حوزه توجه کند: هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی، گونه‌شناسی، و مفهوم‌شناسی. البته این بحث به این معنا نیست که پژوهش‌های دیگر به این مسئله توجه نداشته‌اند؛ اما چنان‌که اشاره شد، این پژوهش‌ها افزون‌بر اینکه به مقوله گونه‌شناسی و مفهوم‌شناسی توجه نکرده‌اند، در ساحت هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، و روش‌شناسی دچار «تقلیل‌گرایی نظری» شده‌اند؛ به‌عنوان مثال، در بحث هستی‌شناسی این پژوهش‌ها، چیزی فراتر از تبیین تکراری رابطه ساختار-کارگزار نمی‌توان یافت؛ این درحالی است که حوزه هستی‌شناختی باید به‌گونه‌ای مجزا در دو سطح خرد و کلان بررسی شود.

در هستی‌شناسی که نخستین گام تحلیل سازه‌انگاران درباره سیاست خارجی است، پژوهشگر باید به

انسان‌شناسی پردازد. در سازه‌انگاری، انسان نه موجودی مادی (اقتصادی یا سیاسی)، بلکه موجودی اجتماعی در نظر گرفته می‌شود؛ بنابراین، برای تحلیل رفتار انسان، نمی‌توان به عناصر مادی‌ای مانند تحلیل هزینه و فایده یا عقلانیت فرد - آن‌گونه که در رویکردهای رئالیستی و لیبرالیستی مطرح است - تکیه کرد. به بیان روشن‌تر، انسان اجتماعی سازه‌انگاری، در برابر انسان سیاسی رئالیسم و انسان اقتصادی لیبرالیسم مطرح است. برای سازه‌انگاران، نیک‌سرشتی لیبرالیستی و بدسرشتی رئالیستی انسان در گام نخست، مهم نیست، بلکه زمینه‌ها و دلایل بدسرشتی یا نیک‌سرشتی انسان‌ها اهمیت دارد. به نظر آنان، «سرشت انسانی در جامعه و فرایند جامعه‌پذیری ریشه دارد». جامعه‌گرایی انسان، به معنای نادیده انگاشتن فاعلیت نیست، بلکه سازه‌انگاری، فضای میانی کارگزاری فرد و ساختار اجتماعی را در نظر می‌گیرد. برپایه کل‌گرایی سازه‌انگاران، آنان هم‌زمان بر مؤلفه‌های اجتماعی‌شناختی تأکید دارند؛ بنابراین، نگاهی تعاملی و دوجانبه به اراده (فرد) و کل (جامعه) دارند. بر ساختگی، قوام‌بخشی دوسویه فرد و جامعه است که تاریخ را می‌سازد. نتیجه قوام‌بخشی فرد و جامعه، شکل‌گیری دولت است. برپایه هستی‌شناسی اجتماعی، در سازه‌انگاری دولت، بزرگ‌ترین دستاورد اجتماعی و مهم‌ترین نهاد انسانی است؛ بنابراین، نهاد دولت باید در بطن یک جامعه اجتماعی یا بین‌ذهنی تحلیل شود.

سازه‌انگاران، منتقد دولت به‌عنوان بازیگر عقلانی هستند. تحلیل سازه‌انگاران به ما کمک خواهد کرد که ورای عناصر و ضرورت‌های مادی و عینی، به این پرسش مهم پاسخ دهیم که چرا و چگونه جوامع به سوی انتخاب قدرت سیاسی (هژمون شدن)، قدرت اقتصادی (سرمایه‌داری)، یا قدرت گفتمانی (نفوذ/سلطه/تمدن‌سازی) گرایش پیدا می‌کنند. رویکردهای مادی، آن را در قوه رقابت و پیشینه‌جویی انسان و رویکردهای تکوینی‌ای همچون سازه‌انگاری، آن را در ساختارهای هویتی و انگاره‌های اجتماعی می‌جویند. دولت در رئالیسم و لیبرالیسم، به ترتیب کارویژه‌های سیاسی-امنیتی و اقتصادی دارد و در صورت موفقیت آن، یعنی افزایش قدرت نظامی و اقتصادی، می‌تواند به اهداف و منافع جامعه، جامعه عمل بپوشاند، اما سیاست خارجی دولت در سازه‌انگاری، کارویژه‌های فرارئالیستی و لیبرالیستی پیدا می‌کند؛ به این معنا که قدرت دولت در نظام و جامعه بین‌الملل نه تنها بر مبنای توانایی‌های نظامی یا اقتصادی، بلکه برپایه توانایی تولید معانی و انگاره‌های مشترک (جامعه معرفتی تولیدشده)، که تسهیل‌گر نفوذ قدرت سیاسی و اقتصادی دولت هستند، تعریف می‌شود. سازه‌انگاران استدلال می‌کنند که «دولت‌ها مهم‌ترین حاملان و کارگزاران نظام معنایی جوامعشان در جامعه بین‌الملل هستند».

هستی‌شناسی بین‌ذهنی در سازه‌انگاری، پذیرای معرفت‌شناسی اثباتی نیست. سازه‌انگاری امکان دستیابی

به حقیقت عینی، ذاتی، و از پیش داده را به چالش می‌کشد. در یک تقسیم‌بندی، سازه‌انگاری میان جریان مناظره سوم پوزیتیویسم و پساساختارگرایی قرار می‌گیرد. پذیرش اهمیت واقعیت‌های مادی، سازه‌انگاران را از پساساختارگرایان متمایز می‌کند؛ اما آنان در عین فاصله‌گیری از خردگرایی نشونشو به پساساختارگرایی و برداشت‌های شالوده‌شکنانه نمی‌پیوندند. سازه‌انگاری را نمی‌توان با شالوده‌شکنی پست‌مدرن آشتی داد. هدف سازه‌انگاری، بازسازی و شناخت معرفت و واقعیت و نه شالوده‌شکنی و نفی هرگونه معرفت و واقعیت است. سازه‌انگاری به این سبب انتقادی است که ریشه‌های خردگرایانه و مدرنیستی مطالعه روابط بین‌الملل را به نقد می‌کشد. یک سازه‌انگار، مبادی و بنیادهای فلسفی مسلم‌انگاشته‌شده را به مسئله‌ای برای اندیشیدن تبدیل می‌کند و از دل نقد خود، عرصه‌های نوینی را می‌گشاید. ایدئالیسم سازه‌انگاری از سنخ ایدئالیسم ذات‌گرای افلاطون و دکارت نیست که سوژه را امری از پیش داده‌شده و قادر به کشف ذات جهان بداند. سازه‌انگاری، سوژه را پدیده‌ای شکل‌گرفته در زمینه و زمانه می‌داند. به همین سبب، سازه‌انگاری، رئالیسم را نیز به‌عنوان دیدگاهی ذات‌انگار درباره واقعیت به چالش می‌کشد.

در ساحت‌های نظری دیگر نیز پژوهشگران باید به تفاوت‌های نظری ظریف در سازه‌انگاری با رویکردهای دیگر سیاست خارجی توجه داشته باشند؛ به‌عنوان مثال، رئالیسم نئوکلاسیک و نئولبرالیسم، ظرفیت توجه هم‌زمان به عناصر مادی و اجتماعی را همچون سازه‌انگاری دارند. از دیدگاه نئوکلاسیک‌ها، شرایط عینی توزیع قدرت نیست که بر سیاست خارجی دولت‌ها تأثیر می‌گذارد، بلکه برداشت آن‌ها از این شرایط اهمیت دارد. آنان قرائتی تفسیری و سازه‌انگارانه از قدرت ارائه داده‌اند. به نظر نئوکلاسیک‌ها، منافع دولت‌ها را انگیزه‌ها و ارزش‌های آن‌ها تعیین می‌کند. افزون‌براین، به جای دولت بر گروه‌های انسانی به‌عنوان منشأ هویت و شکل اصلی کنشگر در تعاملات انسانی تأکید دارند. در قرائت نئوکلاسیک، هویت فردی از طریق ساخت اجتماعی و جمعی که متضمن برساختن تمایز میان خود و دیگری است، شکل می‌گیرد و این گروه‌ها بر پایه تمایز یادشده، همیشه با یکدیگر در رقابت به سر می‌برند. به نظر نئولبرال‌ها نیز عوامل داخلی، شامل عناصر معنایی (هویت‌ها و ارزش‌ها)، تجاری (منافع اقتصادی)، و جمهوری (ترتیب نهادی)، به رفتار خارجی دولت‌ها شکل می‌دهند؛ اما اثبات برداشت سازه‌انگارانه نحله‌های نئوکلاسیک و نئولبرالیست، نیازمند پژوهش‌های پرشماری است. در واقع، اگرچه رهیافت‌های مادی سرانجام به اهمیت عناصر اجتماعی پی برده‌اند، اما برای اینکه در این عرصه موفق عمل کنند، همچون سازه‌انگاران هنوز به واکاوی‌ها و پژوهش‌های نظری و تجربی پرشماری نیاز دارند.

در تحلیل نهایی، پژوهش سازه‌انگاری در حوزه سیاست خارجی، به مراتب دشوارتر و پیچیده‌تر از نظریه‌های خردگرا و فراخردگرا است؛ زیرا طیف گسترده‌ای از روش‌ها، متغیرها، و مفاهیم را در خود جای داده است، بدون آنکه نظم و انسجام منطقی‌ای بین آن‌ها برای انجام پژوهشی تجربی توسط سازه‌انگاران ارائه شود. اما می‌توان گفت، چنانچه پژوهش‌های سازه‌انگاران بر پایه اصول و نظم و ترتیب مطرح شده در این نوشتار تدوین شوند، تا حدودی چارچوب‌مند و روشمند خواهند شد.

منابع

- Adler, Emanuel (1997/B). "Seizing the Middle Ground: Constructivism in World Politics". *European Journal of International Relations*, Vol. 3. Issue 3, pp. 319-363.
- Adler, Emanuel (2002). "Constructivism and international relation". In: *Handbook of international relations*, London: SAGE Publications, pp. 127-158.
- Adler, Emmanuel (1997/A). "Constructivism in World Politics", translated by Houshang Rasekhi. *Foreign Policy*, Vol. 11, NO. 44, pp: 1159-1162.
- Asgarkhaneh, Abu-Mohammad and Jahanshir Mansouri Moghaddam (2010). "Cooperation and Conflict in International Relations: A Look at Alexander Wendt's Constructivist Theory". *Politics*, Vol. 30, No. 3, pp: 189-208. (In Persian)
- Bahadori Hamraz, Sanaz (2016). "Comprehension and Idea in Theory of International Politics". *Master Thesis*, International Relations, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabatabai University, Tehran. (In Persian)
- Barnett, Michael and Finnemore, Martha (1999). "The Politics, Power, and Pathologies of International organizations". *International organization*, Vol. 53, No. 4, pp. 699-732.
- Barnett, Michael and Finnemore, Martha (2004). *Rules for the World: International Organizations in Global Politics*. Ithaca: Cornell University Press.
- Burchill, Scott and et al. (2013). *Theories of International Relations*. translated by Sajjad Heydarifard, Tehran: Iranian Students Booking Agency.
- Buzan, Barry (2009). *From International to World Society*. translated by Mohammad Ali Ghasemi, Tehran: Research Institute of Strategic Studies.
- Checkel, Jeffrey T. (1993). "Ideas, Institutions, and the Gorbachev Foreign". *World Politics*, Vol. 45, Issue. 02, pp. 271-300.

- Checkel, Jeffrey T. (2006/A). "Constructivist Approaches to European integration". *Central European Studies*, No. 06, pp. 1-41.
- Checkel, Jeffrey T. (2006/B). "Tracing Causal Mechanisms". *International Studies Review*, Vol. 8, Issue 2, pp. 362-370.
- Checkel, Jeffrey T. (2017). "Methods in Constructivist Approaches to International Security". *School for International Studies*, No. 55, pp. 1-24.
- Checkel, Jeffrey T. (undated). "Social Constructivisms in Global and European Politics". *Advanced Research on the Europeanization of the Nation-State*, pp. 1-26.
- Dalvand, Hossein (2010). "Critique and Analysis of Constructivist Theory in International Relations". *Master Thesis*, Department of Political Science, Faculty of Economic and Administrative Sciences, University of Isfahan. (In Persian)
- Fearon, James and Alexander Wendt (2002). "Rationalism v. Constructivism: A Skeptical View", pp. 70-76. In: *Handbook of international relations*, London: SAGE Publications, pp. 66-126.
- Ghavam, Abdolali (2013). *International Relations: Theories and Approaches*. 7th Edition, Tehran: Samt.
- Haas, Peter M. and Ernst B. Haas (2002). "Pragmatic Constructivism and the Study of International Institutions", *Millennium-Journal of International Studies*, Vol. 31, No. 3, pp. 573-601.
- Hadian, Nasser (2003), "Constructivism: From International Relations to Foreign Policy", *Foreign Policy*, Vol. 17, No. 4, pp: 915-950.
- Hopf, Ted (1998). "The Promise of Constructivism in International Relations Theory". *International Security*, Vol. 23, No. 1, pp. 171-200.
- Katzenstein, Peter J. (1996). *The Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics*. New York: Cambridge University Press.
- Klabbers, Jan (2015). "Book Reviews: the Status of Law in World Society: Meditations on the Role and Rule of Law". by Friedrich Kratochwil (2014). *International Law*, Vol. 25, No. 4, pp. 1195-1199.
- Kowert, Paul and Jeffrey Legro (1996). "Norms, Identity and Their Limits: A Theoretical Reprise", In: *The Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics*, by Peter J. Katzenstein, New York: Cambridge University Press.
- Kratochwil, Friedrich (1989). *Rules, Norms, and Decisions*, New York: Cambridge University Press.

- Moeini Alamdari, Jahangir and Rasekhi, Abdullah (2010). "The Methodology of Constructivism in International Relations". *Political and International Research*, No. 4, pp: 183-214. (In Persian)
- Morgenthau, Hans. J. (2010). *Politics among Nations; the Struggle for Power and Peace*. Fourth Edition, translated by Homeira Moshirzadeh, Tehran: Ministry of Foreign Affairs.
- Moshirzadeh, Homeira (2004). "Constructivism as meta-Theory of International Relations". *Politics*, No. 65, pp: 113-143.
- Moshirzadeh, Homeira (2012). "The Theory of Conventional Constructivism and Researching about International Relations and Research Implications". *Research in Theoretical Policy*, No. 12, pp: 1-20. (In Persian)
- Onuf, Nicholas G. (1989). *World of Our Making, Rules and Rule in Social Theory and International Relations*. Columbia: University of South Carolina Press.
- Shafiee, Nozar and Rezaee, Fatemeh (2012). "Critique and Evaluation of Constructivism Theory". *Political Research*, Vol. 1, No. 4, pp: 63-85.
- Usefian, Navid and Mousavi Karimi, Mir Saeed (2010). "Constructivist Epistemology and Social Constructivism". *Cultural Sociological Studies*, Vol. 1, No. 1, pp: 129-143.
- Waltz, Kenneth N. (2018). *Theory of International Politics*. translated by Abbas Zamanian, Tehran: Ney.
- Wendt, Alexander (1987). "The Agent-Structure Problem in International Relations". *International Organization*, Vol. 41, No. 3, pp. 335-370.
- Wendt, Alexander (1992). "Anarchy is what States Make of it: The Social Construction of Power Politics". *International Organization*, Vol. 46, No. 2, pp. 391-425.
- Wendt, Alexander (1994). "Collective Identity Formation and the International State". *The American Political Science Review*, Vol. 88, No. 2, pp. 384-396.
- Wendt, Alexander (2003). *Social Theory of International Politics*. New York: Cambridge University Press.
- Wendt, Alexander (2004). "The State as Person in International Theory". *Review of International Studies*, No. 30, pp. 289-316.
- Zamanian, Ruhollah (2010). "A Comparative Study of the English School and the Theoretical Structural Theory in International Relations". *Master Thesis*, Faculty of Economic and Administrative Sciences, University of Isfahan. (In Persian)